



ادوار تاریخ تصوف

دکتر امین اوحدی
دکتر محمد هادی قندهاری

ادوار تاریخ تصوف (جلد اول)

امین اوحدی، محمد هادی قندهاری

انتشارات دلیل ما

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: نگارش

قیمت دوره: ۷۵/۰۰۰ تومان

شابک (جلد اول): ۰ - ۰۴۴ - ۴۴۲ - ۶۰۰ - ۹۷۸

شابک (دوره): ۳ - ۰۴۳ - ۴۴۲ - ۶۰۰ - ۹۷۸

تلفن و نمابر: ۳۷۷۴۴۹۸۸ - ۳۷۷۳۳۴۱۳ (+۹۸۲۵)

دفتر مرکزی: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه ششم، واحد ۶۱۲ و ۶۱۳

(ارتباط با ما) Info@dalilema.ir | www.dalilema.ir (خرید آنلاین)

مراکز پخش

قم - خیابان معلم - مجتمع ناشران - طبقه همکف - واحد ۹ | تلفن: ۳۷۷۴۴۹۸۸ و ۳۷۷۳۳۴۱۳

قم - خیابان صفائیه - رویروی کوچه ۳۸ - پلاک ۷۵۹ | تلفن: ۳۷۷۳۷۰۰۱ و ۳۷۷۳۷۰۱۱

تهران - خیابان انقلاب - خیابان فخررازی - نیش بن بست ری - پلاک ۶۱ | تلفن: ۶۶۴۶۴۱۴۱

مشهد - چهارراه شهداء - ضلع شمالی باغ نادری - کوچه شهید خوراکیان - مجتمع گنجینه کتاب - طبقه اول | تلفن: ۳۲۲۳۷۱۱۳-۵

انتشارات دلیل ما

www.dalilema.ir

مرکز نشر و پخش کتب معارف اهل بیت

۹ سال ناشر نمونه و برگزیده کشوری

با تولید بیش از ۱۰۰۰ عنوان کتاب

سرشناسه: اوحدی، امین، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور: ادوار تاریخ تصوف / امین اوحدی، محمد هادی قندهاری.

مشخصات نشر: تهران: دلیل ما، ۱۳۹۶.

آ.ج.

مشخصات ظاهری: دوره 3- 978-600-442-043-0؛ ج 1. 978-600-442-044-0

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

فیا

موضوع: تصوف -- ایران -- تاریخ

موضوع: Sufism -- Iran -- History

موضوع: عرفان -- ایران -- تاریخ

موضوع: Mysticism -- Iran -- History

شناسه افزوده: قندهاری، محمد هادی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ الف ۹ / BP2۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۸۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۲۳۸۸۲



تقدیم بہ:

امامان پاک ﷺ

بہ نیابت از:

دانشورانی کہ حکیم دین را

بالذیثہ وسلوک بشری نیالودند

و حرمت بستر مغنویت را پاس داشتند.

فهرست اجمالی

جلد اول

-
- دوره اول تصوف: تقشف و زهد افراطی ۲۵
- دوره دوم تصوف: شکل‌گیری تصوف در قرن دوم هجری ۱۴۹
- دوره سوم تصوف: گذار تصوف زاهدانه به تصوف عاشقانه در قرن دوم و سوم هجری ۲۸۹
- دوره چهارم تصوف: گذار تصوف عاشقانه به تصوف حلولی در قرن سوم و چهارم هجری ۲۹۵
- دوره پنجم تصوف: تدوین فرهنگ تصوف در قرن چهارم و پنجم هجری ۳۳۱
- دوره ششم تصوف: شکل‌گیری سلسله‌های صوفیه از قرن چهارم هجری به بعد ۳۴۵
- دوره هفتم تصوف: ورود اندیشه وحدت وجود به فرهنگ تصوف از قرن هفتم به بعد ۴۱۷

جلد دوم

-
- دوره هشتم تصوف: ورود تصوف به مکتب تشیع و شکل‌گیری عرفان شیعی ۱۷

فهرست مطالب

پیش‌گفتار	۱۵
مقدمه	۲۳

دوره اول تصوف: تقشّف و زهد افراطی	۲۵
---	----

۱-۱. نظریه «تقشّف»	۲۷
--------------------------	----

۱-۲. مناقشه در نظریه «تقشّف»	۴۱
------------------------------------	----

۱-۲-۱. توجّه به دنیا و مذمت مسلک‌های دنیا‌گریز در آیات الهی	۴۱
---	----

۱-۲-۲. دیدگاه و سیره رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام در توجّه به دنیا	۵۱
--	----

۱-۲-۳. سیاست‌های تشویقی رسول خدا ﷺ در امور مختلف معیشتی و دینی	۸۵
--	----

۱-۲-۴. مقابله رسول خدا ﷺ با زهد افراطی و تندروی‌های صحابه	۱۰۵
---	-----

۱-۲-۵. شرایط زندگی اصحاب صفّه، تحمیلی بود و مطلوب پیامبر ﷺ و اهل صفّه	۱۰۵
---	-----

نبود	۱۱۷
------------	-----

۱-۲-۶. مخالفت شیوه زندگی بزرگان از اصحاب رسول خدا ﷺ با مشی صوفیه	۱۲۲
--	-----

۱-۲-۷. دوره فقر و مشقّت مسلمانان در صدر اسلام، مقطعی و گذرا بود، و این دوره را	۱۲۳
--	-----

نمی‌توان گواهی بر صوفی‌گری در آغاز اسلام دانست	۱۲۳
--	-----

۱-۲-۸. زندگی بسیار زاهدانه رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به دوره حاکمیت	۱۲۹
---	-----

ایشان اختصاص دارد و نمی‌تواند الگوی زندگی عادی مسلمانان باشد	۱۲۹
--	-----

۱-۲-۹. حضرات معصومین علیهم‌السلام در زمان‌های خاص، و به حکمتی لباس‌های خشن و پشمی	۱۲۹
---	-----

- به تن می‌کردند، نه آن‌که مطابق تفکرات اهل تصوف عمل کرده باشند ۱۳۲
- ۱-۲-۱۰. تقشف ناشی از بدفهمی آیات الهی است ۱۴۳
- دوره دوم تصوف: شکل‌گیری تصوف در قرن دوم هجری** ۱۴۹
- ۱-۲. تعریف تصوف ۱۵۲
- ۲-۲. ریشه کلمه صوفی ۱۵۳
- ۳-۲. زمان آغاز استعمال واژه «صوفی» ۱۵۵
- ۴-۲. آشنایی با صوفیان قرن دوم تا چهارم هجری ۱۷۰
- ۱-۴-۲. مقدمه ۱۷۰
- ۲-۴-۲. صوفیان قرن دوم ۱۷۹
- ۱-۲-۴-۲. حسن بصری (م ۱۱۰ ق) ۱۸۰
- ۲-۲-۴-۲. محمد بن واسع (م ۱۲۰ ق) ۱۹۳
- ۳-۲-۴-۲. فرقد سنجی (م ۱۳۱ ق) ۱۹۳
- ۴-۲-۴-۲. مالک بن دینار (م ۱۳۱ ق) ۱۹۴
- ۵-۲-۴-۲. رابعه عذویه (م ۱۳۵ الی ۱۸۰ ق) ۱۹۵
- ۶-۲-۴-۲. ابوهاشم کوفی (م ۱۶۰ ق) ۱۹۹
- ۷-۲-۴-۲. ابراهیم بن ادهم (م ۱۶۰ یا ۱۶۲ یا ۱۶۶ ق) ۲۰۰
- ۸-۲-۴-۲. سفیان ثوری (م ۱۶۱ ق) ۲۰۳
- ۹-۲-۴-۲. داوود طائی (م ۱۶۲ یا ۱۶۵ یا ۱۷۱ ق) ۲۰۷
- ۱۰-۲-۴-۲. شقیق بلخی (م ۱۷۴ ق) ۲۰۹
- ۱۱-۲-۴-۲. عبدالواحد بن زید بصری (م ۱۷۷ ق) ۲۱۰
- ۱۲-۲-۴-۲. فضیل بن عیاض (م ۱۸۱ یا ۱۸۷ ق) ۲۱۱
- ۱۳-۲-۴-۲. معروف کرخی (م ۲۰۰ ق) ۲۱۲
- ۳-۴-۲. صوفیان قرن سوم ۲۱۴
- ۱-۳-۴-۲. ابوسلیمان دارابی یا دارانی (م ۲۱۵ ق) ۲۱۴
- ۲-۳-۴-۲. بشر حافی (م ۲۲۷ ق) ۲۱۵
- ۳-۳-۴-۲. احمد حواری (م ۲۳۰ ق) ۲۱۷
- ۴-۳-۴-۲. حاتم بن عنوان اصم (م ۲۳۷ ق) ۲۱۸

۲۱۸	 ۵-۳-۴-۲. احمد بن خضرویه بلخی (م ۲۴۰ ق)
۲۱۹	 ۶-۳-۴-۲. حارث محاسبی (م ۲۴۳ ق)
۲۲۱	 ۷-۳-۴-۲. ذوالنون مصری (م ۲۴۵ ق)
۲۲۳	 ۸-۳-۴-۲. ابوتراب نخشبی (م ۲۴۵ ق)
۲۲۴	 ۹-۳-۴-۲. سرّی سَقَطی (م ۲۵۱ یا ۲۵۳ یا ۲۵۶ ق)
۲۲۵	 ۱۰-۳-۴-۲. حکیم ترمذی (م ۲۵۵ یا ۲۸۵ یا ۲۹۶ ق)
۲۲۶	 ۱۱-۳-۴-۲. یحیی بن مُعَاذ رازی (م ۲۵۸ ق)
۲۲۷	 ۱۲-۳-۴-۲. بایزید بسطامی (م ۲۶۱ ق)
۲۳۷	 ۱۳-۳-۴-۲. ابوحفص حَذاذ نیشابوری (م ۲۶۴ ق)
۲۳۸	 ۱۴-۳-۴-۲. حمدون قِصَار (م ۲۷۱ یا ۲۸۰ ق)
۲۳۹	 ۱۵-۳-۴-۲. سهل تستری (م ۲۸۰ یا ۲۸۳ ق)
۲۴۳	 ۱۶-۳-۴-۲. ابوسعید خَزار (م ۲۸۶ ق)
۲۴۵	 ۱۷-۳-۴-۲. ابوحمزه بغدادی (م ۲۸۹ ق)
۲۴۶	 ۱۸-۳-۴-۲. ابوحمزه خراسانی (م ۲۹۰ ق)
۲۴۶	 ۱۹-۳-۴-۲. ابراهیم خَواص (م ۲۹۱ یا ۲۸۴ ق)
۲۴۷	 ۲۰-۳-۴-۲. ابوالحسن نوری (۲۹۵ یا ۲۸۶ ق)
۲۵۱	 ۲۱-۳-۴-۲. عمرو بن عثمان مَکّی (م ۲۹۶ ق)
۲۵۱	 ۲۲-۳-۴-۲. سَمْنُون مَحَبّ (م ۲۹۸ ق)
۲۵۲	 ۲۳-۳-۴-۲. جُنید بغدادی (م ۲۹۷ یا ۲۹۸ ق)
۲۵۸	 ۲۴-۳-۴-۲. ابوعثمان جیری (م ۲۹۸ ق)
۲۵۸	 ۴-۴-۲. صوفیان قرن چهارم
۲۵۸	 ۱-۴-۴-۲. یوسف بن حسین رازی (م ۳۰۳ یا ۳۰۴ ق)
۲۵۹	 ۲-۴-۴-۲. حسین بن منصور حَلّاج (م ۳۰۹ ق)
۲۷۶	 ۳-۴-۴-۲. ابوبکر واسطی (م بعد از ۳۲۰ ق)
۲۷۹	 ۴-۴-۴-۲. ابوالحسن خیر نَسّاج (م ۳۲۲ ق)
۲۷۹	 ۵-۴-۴-۲. ابوبکر کَتّانی (م ۳۲۲ ق)
۲۸۰	 ۶-۴-۴-۲. ابوبکر شبلی (م ۳۳۴ ق)
۲۸۶	 ۷-۴-۴-۲. ابوالعبّاس سِیّاری (م ۳۴۲ ق)

۲۸۷ ۸-۴-۴-۲. ابوالقاسم نصرآبادی (م ۳۷۲ ق)

۲۸۸ ۹-۴-۴-۲. ابو عبدالله محمد بن حفیف (خفیف) شیرازی (م ۳۷۱ ق)

دوره سوم تصوف: گذار تصوف زاهدانه به تصوف عاشقانه در قرن دوم و سوم

۲۸۹ **هجری**

دوره چهارم تصوف: گذار تصوف عاشقانه به تصوف حلولی و اتحادی در قرن سوم و

۲۹۵ **چهارم هجری**

۳۰۸ ۱-۴. مناقشه‌ای در شطحیات صوفیان سکر

دوره پنجم تصوف: تدوین فرهنگ تصوف در قرن چهارم و پنجم هجری ۳۳۱

۳۳۴ ۱-۵. تدوین آثار نثر توسط صوفیه

۳۳۹ ۲-۵. تدوین آثار منظوم توسط صوفیه

۳۴۰ ۱-۲-۵. آثار منظوم صوفیه به زبان فارسی

۳۴۲ ۲-۲-۵. آثار منظوم صوفیه به زبان عربی

۳۴۲ ۳-۲-۵. آثار منظوم صوفیه به زبان ترکی

دوره ششم تصوف: تشکیل سلسله‌های صوفیه از قرن چهارم هجری به بعد ۳۴۵

۳۴۹ ۱-۶. عوامل مؤثر بر تشکیل سلاسل صوفیه

۳۵۶ ۲-۶. سلسله‌های صوفیه

۳۵۶ ۱-۲-۶. سلسله قادریه

۳۶۰ ۲-۲-۶. سلسله رفاعیه

۳۶۰ ۳-۲-۶. سلسله کبرویه

۳۶۵ ۴-۲-۶. سلسله سهروردیه

۳۶۹ ۵-۲-۶. سلسله چشتیه

۳۷۳ ۶-۲-۶. سلسله شاذلیه

۳۷۴ ۷-۲-۶. سلسله بدویه

۳۷۴ ۸-۲-۶. سلسله اهل حق

۳۷۵		سلسله قلندریه ۹-۲-۶
۳۷۸		سلسله مولویه ۱۰-۲-۶
۳۷۹		سلسله بکتاشیه ۱۱-۲-۶
۳۸۲		سلسله صفویه ۱۲-۲-۶
۳۹۴		سلسله خاکساریه ۱۳-۲-۶
۳۹۵		سلسله نقشبندیه ۱۴-۲-۶
۳۹۷		سلسله حروفیه ۱۵-۲-۶
۳۹۹		سلسله شطاریه ۱۶-۲-۶
۳۹۹		سلسله نعمة اللهیه ۱۷-۲-۶
۴۰۸		سلسله نوربخشیه ۱۸-۲-۶
۴۱۰		سلسله ذهبیه ۱۹-۲-۶
۴۱۵		سلسله عنقاییه ۲۰-۲-۶

۴۱۷		دوره هفتم تصوف: ورود اندیشه وحدت وجود به تصوف از قرن هفتم به بعد
۴۱۹		۱-۷. تبدیل تصوف وحدت شهودی به تصوف وحدت وجودی
۴۲۱		۲-۷. عدم پیشینه تفکرات وحدت وجودی در تصوف قبل از محیی الدین عربی
۴۲۶		۳-۷. تبیین وحدت شخصی در مقابله با وحدت سنخی و تشکیکی
۴۳۳		۴-۷. اثر ابن عربی بر آینده تصوف

۴۳۷		منابع
۴۳۹		الف) کتابهای فارسی و عربی
۴۵۷		ب) کتابهای لاتین
۴۵۷		ج) مقالات کتابها
۴۵۸		د) مقالات مجلات
۴۶۸		ه) مصاحبه ها
۴۶۹		و) سخنرانی ها

پیش‌گفتار

امروزه واکاوی‌های تاریخی و تحلیلی مورد توجه اندیشمندان و محققان از اهل ادب و دانش قرار گرفته است. آثار قلمی که از این رهگذر به جا مانده، درختی پر ثمر به پژوهندگان ارزانی کرده و میراثی پر بها برای دانش‌پژوهان بی‌تعصب به ارمغان آورده است.

کمتر اندیشه و نحلۀ بشری و یا الهی است که دارای قدمت تاریخی باشد و از تیغ تیز نقد و نقّادان در امان مانده باشد. لذا بایسته است تاریخ تصوّف و عرفان نیز در این بوته نقد قرار گیرد و با توجه به قدمت آن، بی‌نصیب از این میراث بزرگ نگردد. نه که تاکنون سخنی از تاریخ و گذشته عرفان و تصوّف به میان نیامده؛ که بزرگان عرفان و تصوّف در معرفی تاریخ خود، دست روی دست گذاشته و از دیرباز تاکنون تلاش‌های درخوری کرده‌اند و هر کدام در صدد پاک کردن غبار زمان از چهرۀ اندیشه و اندیشمندان خود بوده‌اند. آثاری که بزرگان تصوّف با عنوان «طبقات» یا «تذکره» در این زمینه تألیف کرده‌اند، همگی تلاش‌هایی در این راستا بوده است، اما با یک نگاه سطحی به این آثار، شکافی عمیق چشم‌گیر است؛ آن‌جا که آنان فقط به نقل نام‌ها و نشان‌ها اکتفا کرده‌اند و کمتر در صدد مستندسازی منقولات خود بوده‌اند و ناقد بصیر را با خواندن انبوهی از اسامی و شرح حال‌ها، از تحولات فکری زیاد تصوّف و ریشه‌های تعدّد سلاسل و ... بی‌خبر گذاشته‌اند. به‌جاست نمونه‌هایی از این آثار را یادآور شویم:

□ «طبقات الصوفیة» عبد الرحمن محمد بن حسین سلمی نیشابوری (م ۴۱۲ ق) که

خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ ق) آن را در مجالس وعظ خویش برای شاگردان به زبان هروی املاء می نمود و مشایخی را نیز بر عناوین آن افزود، و نورالدین عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸ ق) آن را تلخیص و تبویب و تکمیل نموده، با عنوان «نفحات الانس» به زبان فارسی انتشار داد.

□ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م ۴۳۰ ق) در «حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء» که به زبان عربی تدوین شده است، ۶۸۹ تن از زهاد و عباد و نساک از صوفیه تا اواخر قرن چهارم را معرفی نموده است.

□ «تذکرۃ الأولیاء» شیخ فریدالدین عطار (م ۴۲۰ ق) از زیباترین آثار نثر تصوف است که شرح حال و آراء ۹۷ نفر از معارف عرفان قبل از حمله مغول را به قلم شیوا و جذاب خویش عرضه داشته است.

دیگر آثار علمی تصوف نیز از مباحث تاریخی و احوال و تراجم بزرگان تصوف، خالی نیست:

ابونصر عبدالله بن علی سراج طوسی (م ۳۷۸ ق) در قدیمی ترین اثر به جای مانده تصوف؛ یعنی «اللّمع»، به زندگانی تقریباً ۳۰۰ تن از صوفیه پرداخته است. ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری (م ۴۶۵ ق) در «رساله قشیری»، علی رغم ایجاز و اختصار اثر، به شرح حال ۸۳ تن از مشایخ تصوف پرداخته است. ابوالحسن علی بن عثمان هجویری (م ۴۷۰ ق) نیز در «کشف المحجوب لأرباب القلوب» از شرح حال مشایخ صوفیه غفلت نموده است.

باری در مقام نقد باید گفت: نقطه ضعف و ابهام در آثار فوق و دیگر کتب متأخرین از نویسندگان تصوف، همچون «طرائق الحقائق»، اثر میرزا محمد نائب الصدر (م ۱۳۴۴ ق) آن است که منقولاتی که در احوال و افکار مشایخ صوفیه نقل شده است، غیر مستند می باشد، و در تحلیل و ارزیابی گزاره ها و اخبار، راستی آزمائی و دقت در تصدیق منقولات، به ویژه در منقولات غیرمأنوس، ملاحظه نشده است؛ لذا نقل های تاریخی آثار تصوف، به دلیل نداشتن سلسله سند و منبع نقل، شاذ بودن منقولات و عدم نقل آن ها در آثار غیر صوفیان، تافته جدابافته ای از دیگر آثار تاریخی دانشمندان بوده، پشتوانه ای در پذیرش، جز اعتقاد و حسن ظن خواننده و یا سادگی و عوام صفتی او ندارد. این رویه که روش

مألف بزرگان تصوف در طول تاریخ بوده است، از نواقص جدی آثار تاریخی متصوفه است و مکتوبات ایشان را به چالش می‌کشاند. لذا چاره‌ای نیست که آثار صوفیان با نگاه نقادانه و با معیار صداقت‌سنجی و ارزیابی و نقد منصفانه و تطبیق با دیگر مستندات تاریخی در میزان قرار گرفته و جایگاه حقیقی تصوف در عرصه ادبیات عصر حاضر و اندیشه بشری و یا حتی باورهای دینی، بی‌طرفانه روشن گردد.

از نتایج بررسی تحلیلی تاریخ تصوف آن است که طرق و سلوک‌های گوناگونی که با نام تصوف و عرفان، مشهور شده‌اند، و حقیقت بعضی از مسالک و سیره دانشمندانی که به تصوف یا عرفان، منتسب شده‌اند، به صورت روشمند و تفکیک شده، کاملاً روشن می‌گردد. صوفی، عارف، سالک و الفاظ مشابه، در ادبیات اسلامی، الفاظی مشترک با معانی و مصادیق متفاوت و گاه متغایر می‌باشند که این اشتراک لفظ و عدم توجه به تفاوت‌ها، منشأ اشتباهات فراوان در ارزیابی شخصیت‌های تاریخی در دوران‌های گذشته بوده است. لذا در یک مطالعه علمی، جداسازی مسلک‌های گوناگون تصوف و عرفان، و ارزیابی هر یک با عنایت به جایگاه عقیدتی و اجتماعی خویش، یک ضرورت است که در اکثر آثار دانشمندان ما، حتی در دهه‌های اخیر، کمتر مشاهده می‌گردد. در نتیجه، بررسی و تدقیق در مسلک‌های مختلف تصوف، با در نظر گرفتن این تفاوت‌ها لازم و ضروری است، و بدین وسیله، می‌توان مسالک گوناگون متصوفه را از نظرگاه‌های مختلف طبقه‌بندی کرد که اهم آن‌ها عبارتند از:

مسلک اول و دوم: صوفی، گاه به «صوفیان صحو» و «تصوف جلالی» همچون جنید بغدادی (م ۲۹۸ ق) و شهاب‌الدین عمر سهروردی (م ۶۳۲ ق) و صفی‌الدین اردبیلی (م ۷۳۵ ق) اطلاق می‌شود، افرادی که رفتار اجتماعی آن‌ها مطابق عرف بوده، از دعاوی گزاف و رعونت در کلام، حذر می‌نمودند. در مقابل، «صوفیان سکر» و «تصوف جمالی» همچون بایزید بسطامی (م ۲۶۱ ق) و حسین بن منصور حلاج (م ۳۰۹ ق) قرار دارند که بر خلاف گروه اول، از ادعاهای گزاف و مبالغه‌آمیز درباره خود، همچون انتساب به الوهیت، وصول و اتحاد با حق - که گاه خلاف عقل و یا مخالف دین می‌باشد - حذر نداشته، رفتار جنون‌آمیز آن‌ها در جامعه اسلامی، مشکلات فراوانی را برای اهل تصوف به

بار آورده است.

مسلك سوم و چهارم: برخی از منتسبین به آئین درویشی، پیرو عرفان خانقاهی بوده، به سلسله‌ای از سلاسل صوفیه تعلق داشته، از پیر و شیخ طریقت تبعیت نموده، به دستورات و سلوک خاصی التزام دارند، آن‌گونه که در صوفیان نعمة اللہی و ذہبی و قادری و نقشبندی و بکتاشی و... شاهد هستیم. ولی در مقابل، عرفایی یافت می‌شوند که از اکثر این امور، متبری بوده، خانقاه و سلسله و ارادت‌های غیرشرعی به پیر و مراد را بدعت دانسته، سلوکی جز روش دین، و پیری جز ائمه هدی (علیهم‌السلام) نمی‌شناسند، و به عبادتگاهی جز حوزه و مسجد، آمد و شد ندارند، ولی در عین حال، از جنبه حکمت نظری، به توحید اطلاقی و مراتب ذات حق تعلق خاطر دارند. دسته نخست را معمولاً «صوفی» و ایشان را غالباً «عارف» می‌نامند. مشایخ و سالکان سلاسل صوفیانه در گذشته و حال، در زمره دسته نخست، و پیروان حکمت صدرایی، به ویژه طریقت بیدآبادی، در زمره دسته دوم می‌باشند.

مسلك پنجم و ششم: در میان عرفا و صوفیّه، برخی صوفیان، «وحدت شهودی» بوده، با اذعان به وجود کثرات در عالم هستی، آن‌ها را در بیش عرفانی خویش لحاظ نکرده، دل به آن‌ها مشغول نساخته، با دیدن کثرات، حق را شهود می‌کنند. ایشان در برابر عارفان «وحدت وجودی» هستند که وجودی جز ذات حق، و موجودی جز حق متعال و اسماء و تجلیات و اطوار او قائل نبوده، مشاهده کثرات را دیده احوال و ناشی از جهل و عدم بصیرت می‌دانند. علاءالدوله سمنانی (م ۷۳۷ ق) و نزاع فکری او با ملا عبدالرزاق کاشی (م ۷۳۶ ق) در بحث توحید اطلاقی، گرایش مجدد الف ثانی، شیخ احمد فاروقی سرهندی (م ۱۰۳۴ ق) از «فصوص» به نصوص و از «فتوحات مکیه» به فتوحات مدنیّه، نمونه‌هایی از این تفاوت ژرف در طیف تصوف است.

مسلك هفتم و هشتم: در میان عارفان الهی، گروهی به «وحدت شخصی» حق معتقد بوده، به وحدت وجود و موجود گراییده، همه کثرات را در وحدت حقیقیه حق، مضمحل دانسته، جز موجود واحد را در جهان ظاهر و باطن،

حاضر نمی‌دانند، و گروهی دیگر از حکمای متأله به «وحدت سنخی» وجود معتقد بوده، به تشکیک گراییده، در عین اعتقاد به توحید وجودی، به تفاوت مراتب حق و خلق و غیریت رتبی اعتقاد دارند، لذا انکار کثرات و حمل آن‌ها بر اطوار و تعینات حق را بر نتافته، با توحید دین ناسازگار می‌شمزند. مناظرات کتبی مرحوم سید احمد کربلایی (م ۱۳۳۲ ق) و مرحوم آیة‌الله کمپانی (م ۱۳۶۱ ق)، و گفتگوی شفاهی مرحوم علامه طباطبایی (م ۱۴۰۲ ق) با شاگرد خویش، آیة‌الله سید محمدحسین طهرانی (م ۱۴۱۶ ق)، نمایشگر تفاوت این دو مکتب فکری در اهل عرفان است.

مسلك نهم: در برابر پیروان تصوف و عرفان که گرایش‌های متفاوت فکری آن‌ها - به صورت صحو در برابر سکر، وحدت شهودی در مقابل وحدت وجودی، وحدت شخصی متغایر با وحدت سنخی، تصوف خانقاهی متباین با عرفان غیرخانقاهی - به اجمال گزارش شد، صافانی غیر صوفی و مرتاضانی متشرع قرار دارند که به هیچ یک از اقسام فوق‌الذکر تصوف یا عرفان تعلق نداشته، در گریز از مظاهر دنیا، و صفای باطن و مراقبه، برخورداری از چشم باطن و قدرت‌های نفسی، گوی سبقت را از مشایخ بزرگ تصوف و عرفان ربوده‌اند. پاک‌مردانی چون سید علی شوشتری (م ۱۲۸۳ ق)؛ ملا فتحعلی سلطان‌آبادی (م ۱۳۱۸ ق) و استادش سید محمد سلطان‌آبادی؛ سید مرتضی کشمیری (م ۱۳۲۳ ق)؛ سید اسماعیل صدر (م ۱۳۳۸ ق)؛ شیخ حسنعلی اصفهانی (م ۱۳۶۱ ق) و استادش حاج صادق تخت فولادی (م ۱۲۹۰ ق) و بسیاری دیگر در نسل اساتید و شاگردان آن‌ها که قابل ذکر می‌باشند.

لذا درباره تصوف و عرفان با امتداد زمانی وسیعش از قرن دوم تا کنون، و وسعت مکانی گسترده‌اش از ماوراءالنهر و بین‌النهرین و عراق و حجاز گرفته تا شمال آفریقا و جنوب شرق آسیا، و انواع مکاتب و گرایش‌های فکری که به ۹ نمونه از تفاوت‌های اصولی آن، اشاره رفت، نمی‌توان سخنی واحد گفت و حکمی یکسان صادر نمود. تصوف، طیفی وسیع است که در آن، برخی علم را مذمت کرده، حجاب اعظم می‌شمزند، در حالی که دیگری از بزرگ‌ترین علمای عصر خویش شمرده می‌شود. یکی شرکت در سماع را از

بزرگترین عبادات و تجلیات حق می‌پندارد، و دیگری آن را بدعت و حرام می‌شمارد. یکی شریعت را مانع رسیدن به حقیقت دانسته، در مراحل به اسقاط آن فرمان می‌دهد، اما دیگری رسیدن به حقیقت را جز به پیروی از شریعت، ممکن نمی‌داند. سالکی صوفی، دیگری را تکفیر می‌کند و توحید او را بر نمی‌تابد. شیخی فتوا به قتل شیخ طریقت دیگری می‌دهد و او را به دلیل عقائدش شایسته قتل می‌داند. این سخن به این معناست که یک گروه از بالاترین و سنگین‌ترین ناقدان تصوّف از درون خود تصوّف برخاسته‌اند. از این رو، همچون هر مکتب و آیین دیگری، باید تصوّف را با گرایش‌های متفاوت و مکتب‌های فکری متعدّد آن شناخت، تمایزات آن‌ها را لحاظ کرد، و مشترکات و تفاوت‌ها را درج نمود، زیرا تصوّف، مشترکی لفظی است که مصادیق متعدّد، بلکه متفاوت و متمایز فراوان دارد، و این تمییز و تفکیک جز به بررسی و تدقیق در تاریخ تصوّف و تحلیل آن میسر نمی‌گردد. از دیگر آثار بررسی تحلیلی تاریخ تصوّف و شناخت عمیق آن، چگونگی اختلاط تصوّف و عرفان با فلسفه و حکمت، و ایجاد حکمت عرفانی و یا عرفان حکمی است. حقیقتی که مصداق آن را می‌توان در حکمت اشراق با همه اذنان و شاخه‌هایش، و نیز در مکتب ابن عربی و تمامی پیروانش یافت. سهروردی (م ۵۸۷ ق) و ابن عربی (م ۶۳۸ ق)، در عین این که عارفند، حکیمانی بزرگ بوده و در عین بهره قوی از یک مکتب حکمی قویم، عارفان نامداری نیز می‌باشند. لذا باید تصوّف و اشراق، عرفان و تالّه را به گونه‌ای ارزیابی و تفکیک کرد که مشترکات و امتیازات هر یک معین، و بعد عرفانی و حکمی هر کدام مشخص گردد.

اثر دیگر مطالعات تحلیلی تاریخ تصوّف، چگونگی مزج تصوّف و دین است. این پدیده که نوعی مکانیسم دفاعی برای متصوّفه مّتهم به بددینی بوده است، از روزگاران نخست فرهنگ تصوّف، موجود بوده؛ اما به طور خاص، از عصر سهروردی اوج گرفت، و در عصر صفویه و حکمت تالّه و متعالیه، شدّت یافت. این امتزاج و التقاط، مشکلات عدیده‌ای را در تفکیک نظریات دینی از آراء متصوّفه برای اندیشمندان ایجاد نمود.

تصوّف، نخست در بستر فرهنگ تسنّن، جوانه زد و رشد نمود و مخالفت ائمه معصومین علیهم‌السلام با متصوّفه دوران خود و عدم موافقت عالمان دوران غیبت صغری و کبری (در پی تحذیرات اهل بیت علیهم‌السلام از تصوّف و ناسازگاری‌های آرای آن با مکتب وحی در دو

حوزه حکمت نظری و عملی) سبب شد که درگیر شدن و ابتلای فرهنگ تشیع با تصوّف بسیار دیرتر از تولّد این مکتب در جامعه اهل سنت باشد. اما دیری نپایید که مکتب تصوّف به حوزه فکری بعضی از علمای شیعه نیز راه یافت به گونه‌ای که اتّحاد رسمی دو مکتب تشیع و تصوّف در اواخر قرن هشتم، در آرای سیّد حیدر آملی اعلام گردید و در پی او، در نوشته‌های ابن‌ابی‌جمهور احسائی، و تکمیل و توسعه آن در مکتب فکری شیخ بهایی رونق یافت. این مطالعه تحلیلی تاریخ تصوّف است که صوفیان شیعه را از دیگر نحله‌های تشیع، و متصوّفه شیعه را از متصوّفه سنی، ولی متشیّع جدا می‌سازد و سبب می‌شود که بزرگان تصوّف اهل سنت، به ناحق به شیعه منتسب نشوند و هریک در جایگاه عقیدتی خاصّ خویش قرار گیرند.

لذا مطالعه تحلیلی که در هر موضوع و زمینه‌ای پربار و پر فایده است، در تاریخ وسیع و غامض تصوّف با گوناگونی نحله‌ها و فرقه‌ها، باورها و گرایش‌ها، مشایخ و سلاسل، و بسترها و فرهنگ‌ها یک ضرورت است تا از غموض کار کاسته شده، حقایق از یکدیگر تفکیک شود و جایگاه هر یک در منظومه تاریخی تصوّف معین گردد.

هدف از کتاب حاضر، مطالعه تحلیلی تاریخ تصوّف و تبیین مرزها و تفکیک مسلک‌ها و تحلیل عوامل و لحاظ اولویّت‌های مطالعات تحلیلی است که در قدیم، معمول نبوده و در عصر حاضر نیز در آثار بزرگان تصوّف و نویسندگان تصوّف‌پژوه، کمتر به آن پرداخته شده است و همین مسئله، منشأ اشتباهات و لغزش‌های علمی در این مطالعات شده است. در این کتاب، تاریخ تصوّف و عرفان در ۸ دوره زیر، به تفصیل، معرّفی، تشریح و تحلیل شده است:

- دوره اوّل: دوره تقشّف و زهد افراطی؛
- دوره دوم: دوره تأسیس تصوّف؛
- دوره سوم: دوره تصوّف عاشقانه؛
- دوره چهارم: دوره تصوّف حلولی؛
- دوره پنجم: دوره شکل‌گیری ادبیات صوفیانه؛
- دوره ششم: دوره شکل‌گیری سلاسل صوفیه؛
- دوره هفتم: دوره ورود اندیشه وحدت وجود به فرهنگ تصوّف؛
- دوره هشتم: دوره ورود اندیشه‌های تصوّف به تشیع و شکل‌گیری عرفان شیعی.

در خلال این بررسی‌های تاریخی، ۱۶ مبحث مهم دیگر نیز طرح، بررسی و تحلیل شده است که عبارتند از:

- ☑ وجه تسمیه تصوف؛
 - ☑ تفاوت زهد و رهبانیت؛
 - ☑ اجمالی از زندگی‌نامه مشایخ تصوف از قرن دو تا چهار؛
 - ☑ معرفی بیست سلسله از فرق تصوف؛
 - ☑ مذهب صوفیان آغازین؛
 - ☑ نقش ابن عربی در تغییر فرهنگ تصوف از وحدت شهود به وحدت وجود و تغییر فرهنگ فلسفی از وحدت سنخی به وحدت شخصی؛
 - ☑ گرایش برخی دانشمندان شیعه به تصوف از قرن ششم تا هشتم هجری؛
 - ☑ تأسیس تصوف شیعی و تشیع صوفیانه و معرفی بزرگان آن؛
 - ☑ عوامل فراز و فرود تصوف شیعی در عصر صفویه؛
 - ☑ عوامل فراز و فرود تصوف خانقاهی پس از صفویه؛
 - ☑ عوامل جایگزینی عرفان غیر خانقاهی و تصوف غیر دودمانی از عصر صفویه؛
 - ☑ ملاک‌های تفکیک و تشخیص عرفا و صوفیان غیر خانقاهی از فقهای زاهد؛
 - ☑ بزرگان حکمت عرفانی در عصر صفویه؛
 - ☑ طریقت بیدآبادی و معرفی شخصیت‌های بزرگ عرفان در مکتب عرفانی اصفهان، تهران، خراسان و نجف؛
 - ☑ وجوه تقابل و نقد و مواجهه فقاها شیعی با تصوف؛
 - ☑ انتساب نادرست برخی از شخصیت‌های علمی شیعه به تصوف و عرفان.
- در پایان امیدواریم که این تلاش علمی در تفکیک مطالعات تاریخی در فرهنگ تصوف سودمند باشد و مورد استفاده اهل نظر و دقت قرار گیرد.

مقدمه

در این کتاب، تاریخ تصوّف اسلامی در ۸ دوره مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد: **دوره اول**، به دوره تقشّف و زهدگرایی افراطی موسوم شده است. وجود بعضی از آیات و روایات، و سیره بعضی از مسلمانان صدر اسلام در دوری از دنیا سبب شده است که بعضی از اهل تصوّف، محقّقین و مستشرقین، ریشه تصوّف را در خود آیین اسلام، جستجو نمایند. در فصل اول، ابعاد مختلف این نظریه به طور کامل بررسی می‌گردد و نادرستی آن، به طرق مختلف اثبات می‌گردد.

دوره دوم، به دوره تأسیس و شکل‌گیری تصوّف اختصاص دارد. در این فصل از طرق شواهد تاریخی و روایات و استناد به کتب اهل تصوّف، اثبات می‌شود که تصوّف، ریشه در نیمه دوم قرن دوم هجری دارد و اصالتی بیش از آن برایش متصوّر نیست. لذا می‌توان تصوّف را در اسلام، امری مستحدث به شمار آورد.

دوره سوم، دوره تصوّف عاشقانه، و چگونگی گذار تصوّف از بستر زهد به بستر عشق می‌باشد. در فصل سوم به نقش‌آفرینان این تحوّل نیز اشاره می‌گردد. مروری بر افکار جدید صوفیان این دوران، دلائل مخالفت بیشتر اهل دین و شرع با صوفیه را روشن می‌سازد.

دوره چهارم، دوره تصوّف حلولی و شکل‌گیری بنیان‌های فکری اهل تصوّف است. مباحث جدید صوفیه در زمینه حلول و اتحاد، نه تنها اهل دین و شرع را به جبهه‌گیری و مقابله با صوفیه می‌کشاند، که بعضی از صوفیه را به تقابل فکری و رفتاری با صوفیان

حلولی سوق می‌دهد. در این فصل، تقابل صوفی با صوفی در قالب دو واژه صوفیان صحو و صوفیان سکر معرفی می‌گردد، تقابلی که حتی به تهدید و تکفیر و نهایتاً قتل بعضی از صوفیه منجر شده است.

دوره پنجم، به دوره تدوین فرهنگ تصوّف اختصاص دارد. در این فصل، گذار اهل تصوّف در دوری از قیل و قال رسمی و کتاب و مدرسه، و رویکرد بعدی ایشان به حجاب دفتر و قلم ارزیابی می‌گردد و فهرستی از مکتوبات اهل تصوّف در قرون مختلف عرضه می‌گردد.

دوره ششم، دوره شکل‌گیری سلاسل صوفیه و بروز اختلافات فکری و عملی میان اهل تصوّف است. در این فصل، عوامل بروز این تنازعات ارزیابی می‌گردد.

دوره هفتم، به ورود اندیشه وحدت وجود به فرهنگ اهل تصوّف اختصاص دارد و نشان می‌دهد که این اندیشه، قبل از محیی‌الدین عربی، سابقه‌ای اصیل میان اهل تصوّف نداشته، نضج و فراگیری آن، مدیون تلاش وی و شاگردان مکتبش می‌باشد.

دوره هشتم، به چگونگی ورود تصوّف به مکتب تشیع می‌پردازد. در این راستا، نخست به این مهمّ پرداخته می‌شود که چرا تصوّف میان اهل سنت، نشو و نما یافت، اما میان تشیع، تا پایان غیبت صغری، و حتی در غیبت کبری تا حدود دو قرن، رواج نیافت. در ادامه مشخص می‌گردد که رواج تصوّف در شیعه، مدیون تلاش علمایی است که نخست در کتب خود به مواظبت صوفیه استناد جستند و پس از ظهور ابن عربی، از آثار وی و شاگردان مکتبش کاملاً تأثیر پذیرفتند. این علما سرانجام به بنیان‌های فکری ابن عربی پایبند شدند، اما سلوک غیر شرعی صوفیه را نپذیرفتند، و به جهت تفکیک خود از اهل تصوّف، واژه «عارف» را برای معرفّی و تشخّص خود برگزیدند. فصل هشتم، همچنین به معرفّی علمایی می‌پردازد که نقشی تعیین‌کننده در گسترش عرفان در جامعه شیعه داشته‌اند. از آن‌جا که رفتار فقهی و شرعی علمای عارف با علمای زاهد تشابه ظاهری دارد، به منظور شناسایی و تفکیک علمای عارف از علمای زاهد، معیارها و ملاک‌های تشخیص عرفای شیعه نیز در این فصل معرفّی می‌گردد.



تَقْصِيفُ وَ
زَهْدِ افراطی



دوره اول تصوّف: تَقَشُّف و زهد افراطی

۱ - ۱. نظریه «تَقَشُّف»

وقتی از ادوار تصوّف اسلامی گفتگو می‌شود، سخن از آن است که چگونه و در چه زمانی تصوّف شکل گرفت و به تدریج از حالت بسیط اوّلیّه خود به حالت غامض و پیچیده امروزی تبدیل شد. در فصل بعد مشاهده می‌شود که تصوّف به واقع در قرن دوم هجری شکل گرفت و لذا پدیده‌ای نو در عالم اسلام تلقی می‌گردد، اما بعضی در صدد آن هستند که آغاز تصوّف را در صدر اسلام جستجو نمایند تا آن را اصیل بنمایانند. بر مبنای این دیدگاه، اولین دوره تصوّف به زمان زندگی رسول خدا ﷺ و یاران ایشان یعنی به قرن اوّل هجری اختصاص خواهد یافت. از این دوره، با نام «دوره تقشّف» یاد می‌شود. «تَقَشُّف» به معنای سختی و تنگی معیشت، و ضدّ کلمه تنعم و ترفّه^۱ است. عبارتی که در کنار تقشّف، به شناسایی چهره ظاهری این دوره کمک می‌کند، «زهدگرایی افراطی» است.

بعضی از مستشرقین و برخی از کسانی که گرایش‌های صوفیانه دارند، ادّعا می‌کنند که تصوّف در قرآن و سنت رسول خدا ﷺ ریشه دارد، و شیوه صوفیانه، یک آیین رایج در صدر اسلام و میان اصحاب رسول خدا ﷺ بوده است، و لذا تاریخ ورود تصوّف به

اسلام را با تاریخ اسلام در جزیره العرب، یکسان تلقی می‌کنند. لویی ماسینیون می‌گوید:

«تصوف اسلامی از تأمل پی در پی در قرآن و احادیث نبوی ناشی شده، و بنابراین، پیدایش اسلامی خالصی دارد و در داخل خود اسلام شکل گرفته است. بعداً در تحوّل و تکامل تصوف و رابطه با افکار بیگانه، بخش‌هایی از ریشه‌های بیگانه به تصوف اولیه راه یافته است که به مثابه زیور آن تلقی می‌گردد.»^۱

ابوالعلاء عقیفی می‌نویسد:

«ماسینیون در نهایت، راغب به نظر می‌رسد که بگوید تصوف اسلامی از بطن اسلام پیدایش یافته است.»^۲

رینولد نیکلسون که نخست، تصوف را زائیده عواملی خارج از اسلام می‌دانست و مهم‌ترین آن عوامل در نظری، افکار نوافلاطونی و دیانت مسیحی بود^۳، بعدها از این نظر برگشت، و این شدّت در تأکیدات، در بیاناتش کاهش یافت، و به صراحت به ارزش عامل اسلامی تصوف در میان عوامل دیگر اعتراف نمود^۴؛ لذا در یکی از آثارش می‌نویسد:

«تصوف، مانند هر جنبش دینی دیگری در اسلام، ریشه در قرآن و سنت دارد، و جز از طریق مطالعه منابع نخستینش نمی‌توان در باب آن سخن گفت.»^۵
«در قرآن چیزهای بسیاری وجود دارد که می‌تواند اساس حقیقی تصوف اسلامی قرار گیرد.»^۶

«تصوف اسلامی متعلّق به اسلام است، همان گونه که تصوف مسیحی وابسته به مسیحیت است.»^۷

عبدالرحمن بدوی در چگونگی حالات صوفیان و تأثیر پذیری آنان از سنت نبوی

۱. تاریخ تصوف اسلامی، ص ۶۹. ۲. مقدمه پیدایش و سیر تصوف (ابوالعلاء عقیفی)، ص ۲۰.

۳. مقدمه پیدایش و سیر تصوف (ابوالعلاء عقیفی)، ص ۲۷ / تاریخ تصوف اسلامی، ص ۶۵-۶۶.

۴. مقدمه پیدایش و سیر تصوف (ابوالعلاء عقیفی)، ص ۲۸.

۵. تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، ص ۲۷. ۶. تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، ص ۳۰.

۷. تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، ص ۴۰-۴۱.

می نویسد:

«صوفیان تأکید می‌کنند که حتّی در وجدها به پیامبر اقتدا می‌کنند.»^۱

عبدالحسین زرکوب می‌نویسد:

«می‌توان به یقین گفت که این میل به زهد و قناعت و این ذوق اعراض از لذّت و شهوت که در بین طبقه نخستین مسلمانان پدید آمده بود، از تعالیم قرآن و از سیرت رسول سرچشمه می‌گرفت، و اخذ و اقتباس از شیوه فقرای عیسوی و سایر مذاهب اگر هم صورت گرفته است، در دوره‌های بعد بوده است نه در اوایل اسلام.»^۲

«تصوّف اسلامی، با وجود شباهت‌هایی که با عرفان هندی و مسیحی دارد، و مخصوصاً با وجود پیوند معنوی که بین بعضی مبادی آن با تعالیم پلوتینوس و بودا هست، اساس آن اسلامی است، و بر خلاف بعضی تردیدها که در این باب اظهار شده است، حتّی سرچشمه اصلی آن در واقع جز اشارت قرآن و حدیث و سیره رسول و صحابه وی نیست، چنان‌که مجرّد شعار پشیمینه‌پوشی (تصوّف) اصحاب این طریقه هم، آن‌گونه که از روایات مستفاد می‌شود، باید تقلیدی از احوال زهاد صحابه و تابعان ایشان بوده باشد.»^۳

قاسم انصاری در مقدمه‌اش بر کتاب «کشف المحجوب» می‌نویسد:

«تصوّف و عرفان اسلامی بی‌تردید از خود اسلام مایه گرفته و آبشخوری جز قرآن و حدیث و نحوه زندگانی شخصی پیامبر گرامی اسلام و صحابه واقعی و صمیمی او ندارد.»^۴

همان‌گونه که مشاهده می‌گردد، این محقّقین، ریشه اصلی تصوّف را در قرآن، سنّت رسول خدا ﷺ و مشی صحابه می‌دانند و برای آن شواهدی نقل می‌کنند که بعضی از آن‌ها ارائه می‌گردد، و در ادامه، با نقد این شواهد، دیدگاه صحیح عرضه می‌شود.

الف) شواهدی از آیات الهی

معتقدین به تئوری تقشّف، با مراجعه به آیات قرآن، با قدح و مذمت دنیا مواجه

۱. تاریخ تصوّف اسلامی، ص ۷۸.

۲. ارزش میراث صوفیه، ص ۴۵.

۳. در قلمرو وجدان، ص ۳۳۴.

۴. مقدمه‌ای بر کشف المحجوب، ص ۱۹.

می‌شوند، و این آیات را مبنای رفتارهای زهدگرایی افراطی صوفیان نخستین به شمار می‌آورند. برخی از آیاتی که در مذمت دنیا مورد استشهداد این دسته از محققین قرار می‌گیرد، عبارتند از:

□ ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ، وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾^۱

و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و قطعاً سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند بهتر است.

□ ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۲

و زندگی این دنیا جز کالای فریبنده نیست.

□ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^۳

ای مردم! همانا وعده خدا حق است. پس این زندگی دنیا شما را فریب ندهد.

□ ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^۴

لیکن شما زندگی دنیا را بر می‌گزینید، در حالی که آخرت نیکوتر و پایدارتر است.

□ ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۵

اما هر که طغیان کرد، و زندگی پست دنیا را برگزید، پس جایگاه او همان آتش است.

□ ﴿زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ؛ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾^۶

دوستی خواستنی‌ها از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دام‌ها و کشتزار، برای مردم آراسته شده است، این‌ها کالاهای زندگی دنیوی است، و [حال آن‌که] فرجام نیکو نزد خداست.

آیات مذمت دنیا در کنار موضوعات و مفاهیمی چون: توبه، تقوا، خوف، خشوع،

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۱. سوره انعام، آیه ۳۲.

۴. سوره اعلیٰ، آیات ۱۶ - ۱۷.

۳. سوره فاطر، آیه ۵.

۶. سوره آل عمران، آیه ۱۴.

۵. سوره نازعات، آیات ۳۷ - ۳۹.

تواضع، مخالفت با هوای نفس، ترک شهوات، گرسنگی و سیر نخوردن، شب بیداری، فقر، قناعت، گذشت، انفاق، توکل، اخلاص، ذکر، مرگ، قیامت، توحید، محبت، ولایت و بسیاری دیگر از ابواب دینی نیز می‌توانند تفکر پرهیز و دوری از دنیا را به شکل پررنگ‌تری تقویت نمایند. بر اساس همین دیدگاه، دکتر عبدالرحمن بدوی می‌نویسد:

«صوفیان مسلمان، معانی اساسی تصوّف را از تأمل در آیات قرآنی می‌گرفتند.»^۱

ب) شواهدی از سنت نبوی

بعد از قرآن کریم، مطالعه بعضی از سخنان و رفتار رسول خدا ﷺ، عاملی دیگر در تقویت دیدگاه کسانی می‌باشد که ریشه اصلی تصوّف را در آیین اسلام جستجو می‌کنند. با سیری گذرا در احادیث پیامبر اکرم ﷺ، دنیاگریزی و بعضاً دنیاستیزی، به عنوان شاخصی مهم در تعیین ارزش‌های دینی به چشم می‌خورد. بعضی از فرمایشات آن حضرت در آثار شیعی عبارتند از:

□ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! إِنَّ أَحْمَقَ النَّاسِ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا.^۲

رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابن مسعود! احمق‌ترین مردم کسی است که دنیا را طلب می‌کند.

□ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلْعُونٌ مَنْ فِيهَا، وَ مَلْعُونٌ مَنْ طَلَبَهَا وَ أَحَبَّهَا وَ نَصَبَ لَهَا.^۳

رسول خدا ﷺ به عبدالله بن مسعود فرمود: ای ابن مسعود! دنیا ملعون است، هرکس در آن است، ملعون است، و هرکس دنیا را طلب کند و آن را دوست داشته باشد، و هدف خود قرار دهد، ملعون است.

۲. مکارم الأخلاق، ص ۴۴۷.

۱. تاریخ تصوّف اسلامی، ص ۷۶.

۳. مکارم الأخلاق، ص ۴۵۳.

□ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: حُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ اللَّهِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ أَبَدًا.^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: دنیادوستی و خدادوستی هرگز در یک دل نمی‌گنجند.

□ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنْ الشَّهَوَاتِ.^۲

رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس مشتاق بهشت است، از خواسته‌های نفسانی روی‌گردان می‌شود.

□ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ عَنِ

النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ! مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَمْنَى

يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا.^۳

رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای علی! هیچ یک از پیشینیان و پسینیان نیست مگر آن‌که روز قیامت آرزو می‌کند که ای کاش از دنیا جز به اندازه قوتش، به او داده نمی‌شد.

امیرالمؤمنین ﷺ، شخصیت رسول خدا ﷺ را در ارتباط با موضوع دنیا چنین

توصیف می‌نماید:

قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا، أَهَضَمُ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا، وَأَخْمَصَهُمْ
مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عَرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ
أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ، ...، وَلَقَدْ
كَانَ ﷺ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَ
يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ، وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ، وَيَكُونُ السِّتْرُ عَلَى
بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: يَا فَلَانَةُ، لِإِخْدَى أَرْوَاجِهِ: غَيْبِهِ عَنِّي
فَأِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَرَخَّارِفَهَا، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَ
أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ رِيشَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا
رِيَاشًا، وَلَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا، وَلَا يَرْجُو فِيهَا مُقَامًا، فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ، وَ

۲. معدن الجواهر و رياضة الخواطر، ص ۴۰.

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۶۳.

أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ، وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ، وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ، وَ أَنْ يُذْكَرَ عِنْدَهُ، وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَذُكُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا، إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ، وَ زُوِيَ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ... خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ.^۱

رسول خدا ﷺ دنیا را تکه تکه کرد، و با گوشه چشم نیز به آن ننگریست، دو پهلوی از تمام مردم فرو رفته تر، و شکمش از همه خالی تر بود. دنیا را به او نشان دادند، اما نپذیرفت، و چون دانست خدا چیزی را دشمن می دارد آن را دشمن داشت، و چیزی را که خدا خوار شمرده، آن را خوار انگاشت، و چیزی را که خدا کوچک شمرده کوچک و ناچیز دانست، ... وی بر روی زمین می نشست و غذا می خورد، و چون برده، ساده می نشست، و با دست خود کفش خود را وصله می زد، و جامه خود را با دست خود می دوخت، و بر الاغ برهنه می نشست، و دیگری را پشت سر خویش سوار می کرد. پرده ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود. به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از برابر چشمان من دور کن که هر گاه نگاهم به آن می افتد به یاد دنیا و زینت های آن می افتم. رسول خدا ﷺ با قلبش از دنیا روی گرداند، و یاد دنیا را از جان خود ریشه کن کرد، و همواره دوست داشت تا جاذبه های دنیا از دیدگانش پنهان ماند، و از آن لباس زیبایی تهی نکند و آن را قرارگاه دائمی خود نداند، و امید ماندن در دنیا نداشته باشد. پس یاد دنیا را از جان خویش بیرون کرد، و دل از دنیا بر کند، و چشم از دنیا پوشاند، و چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد به آن بنگرد، یا نام آن نزد او بر زبان آورده شود. در زندگانی رسول خدا ﷺ برای تو نشانه هایی است که تو را به نقایص و عیب های دنیا راهنمایی می کند، زیرا ایشان با نزدیکان خود گرسنه به سر می برد، و با آن که مقام و منزلت بزرگی داشت، زینت های دنیا از دیده او دور می ماند، ... او با شکمی گرسنه از دنیا رفت و با سلامت وارد آخرت شد، و سنگی بر سنگی نگذاشت تا آن که جهان را ترک گفت و دعوت پروردگار را پذیرفت.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان این خطبه زیبا، به لزوم پیروی و تبعیت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در موضع گیری نسبت به دنیا چنین می فرمایند:

فَتَأْسُ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ (علیه السلام) فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى وَ عَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَى
وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ ... فَتَأْسَى مُتَأْسٍ بِنَبِيِّهِ وَ
أَقْتَصَّ أَثَرَهُ وَ وَلَجَ مَوْلَجَهُ وَ إِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ.^۱

پس به پیامبر پاک و مطهر خود اقتدا کن؛ زیرا او راهنمای کسی است که به او تأسی بجوید، و مایه فخر و بزرگی برای کسی است که خود را به او نسبت می دهد، و محبوب ترین بنده نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند، و گام بر جای قدم او نهد، ... پس پیروی کننده باید از آن حضرت پیروی کند، و به دنبال او رود، و قدم جای قدم او بگذارد؛ و هر جا او در آمد، در آید؛ و گرنه از هلاکت ایمن نمی شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) همچنین در شدت گرسنگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

حضرت از (شدت) گرسنگی، بر شکم خود سنگ می بست.^۲

بعضی از روایاتی که در آثار اهل سنت نقل شده است و دیدگاه و رفتار دنیا گریزانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تبیین می کند، عبارتند از:

□ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُودَ (علیه السلام): مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ
جَيْفَةٍ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهَا كِلَابٌ يَجْرُؤْنَهَا، أَفْتَحِبُّ أَنْ تَكُونَ كِلْبًا مِثْلَهُمْ فَتَجَرَّ
مَعَهُمْ؟^۳

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند به حضرت داوود (علیه السلام) وحی فرمود: مَثَل دنیا، مثل
لاشه ای است که سگ ها بر آن گرد آمده اند و این سو و آن سو می کشانند. آیا دوست
داری که تو سگی چون آنان باشی و با آن ها کشاکش کنی؟

□ انس بن مالک گفت: فاطمه (علیه السلام) با تکه نانی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید. رسول
خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای فاطمه! این تکه نان، چیست؟ حضرت فاطمه (علیه السلام) عرض کرد:

۱. نهج البلاغة صبحی صالح، خطبه ۱۶۰، ص ۲۲۸-۲۲۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۱۰ به نقل از عیون الحکم.

۳. الفردوس، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۵۰۲ / کنز العمال، ج ۳، ص ۲۱۴.

گرده نانی است که پخته‌ام، و از گلویم پایین نرفت تا این‌که این تکه را برای شما آوردم. رسول خدا ﷺ فرمود: بدان که این، نخستین غذایی است که پس از سه شبانه روز در دهان پدرت قرار می‌گیرد.^۱

□ ابوهریره گفت: رسول خدا ﷺ از شدت گرسنگی، سنگی بر شکم خود می‌بست.^۲

□ عایشه گفت: هرگز نشد که خاندان محمد ﷺ سه شب و روز متوالی از نان جو سیر شوند، تا آن‌که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت.^۳

□ ابوهریره گفت: بر خاندان رسول خدا ﷺ ماه‌ها می‌گذشت در حالی که در خانه آتشی برای پخت نان و غذا روشن نمی‌شد. گفتند: ای اباهریره! با چه چیز زندگی می‌کردند؟ گفت: با خرما و آب. البته رسول خدا ﷺ همسایه‌ای داشت که از انصار بود. وی گوسفندانی داشت و برای حضرتش اندکی شیر می‌فرستاد.^۴

روایات فوق‌الذکر و بسیاری دیگر از مواردی که تحت عنوان سنت رسول خدا ﷺ در آثار دینی به چشم می‌خورد، سبب شده است که صوفیه و بعضی از مستشرقین، دومین ریشه تصوف را در سنت نبوی معرفی نمایند. لذا شیخ شهاب‌الدین عمر بن محمد سهروردی (م ۶۳۲ ق) در «عوارف المعارف» می‌نویسد:

«صوفیان بیشترین بهره را در پیروی از پیامبر برده‌اند و بنابراین، بیشترین سهم را در احیای سنت رسول خدا دارند.»^۵

شیخ سهروردی همچنین «صوف» یعنی لباس پشمین خشن را جامه‌ای می‌داند که خود پیامبر اکرم ﷺ نیز می‌پوشیده است.^۶

در این راستا دکتر عبدالرحمن بدوی می‌نویسد:

«تصوف اسلامی با همه تحوّل و تطوّر خود، در عین حال با کنش و منش پارسایانه و زهدگرایانه دوره پیامبر اسلام ﷺ پیوسته است.»^۷

دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب می‌نویسد:

«مراد ابونصر سراج (م ۳۷۸ ق) در تصنیف «اللمع فی التّصوّف» عبارت بود از

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۰۶.

۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۰۷.

۴. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۰۷.

۵. تاریخ تصوف اسلامی، ص ۷۹.

۶. مبانی عرفان و احوال عارفان، ص ۴۸۴.

۷. تاریخ تصوف اسلامی، ص ۷۷.

آن‌که نشان دهد تصوف با سنت و قرآن مغایرتی ندارد، و صوفیه در واقع سیرت پیغمبر و صحابه را پیروی می‌کنند.^۱

(ج) شواهدی از سیره صحابه و یاران رسول خدا ﷺ

بعد از قرآن کریم و سنت رسول خدا ﷺ، شیوه زندگانی صحابه و یاران رسول خدا ﷺ عاملی است که در تقویت این دیدگاه که تصوف ریشه در آیین اسلام دارد، مؤثر است. قرآن کریم، ویژگی بعضی از یاران رسول خدا ﷺ را در راستای گذشت از مال دنیا چنین توصیف می‌کند:

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۲

دیگران را بر خویش مقدم می‌دارند، هر چند خود به همان چیز نیازمند باشند.

آثار دینی و کتب تاریخی از بعضی از یاران پیامبر اکرم ﷺ سخن می‌گوید که به «اصحاب الصُّفَّة» معروف شده‌اند. دکتر عبدالرحمن بدوی در فصل دوم کتاب خود، «تاریخ تصوف اسلامی»، اهل صفّه را به عنوان نمونه‌های صوفیان در میان اصحاب پیامبر ﷺ معرفی می‌کند.^۳ دکتر علی اصغر حلبی نیز در کتاب «مبانی عرفان و احوال عارفان»، اهل صفّه را همان صوفیان صدر اسلام معرفی کرده، می‌نویسد:

«بیشتر اصحاب رسول، به ویژه کسانی که زیر رواق مسجد و بر روی صفّه مسجد مدینه می‌خوابیدند، همه صوفیان‌اند.»^۴

ابن سعد در «الطبقات الکبری» به نقل از یزید بن عبد الله بن قسیط، اهل صفّه را چنین معرفی می‌کند:

«اصحاب صفّه گروهی از یاران رسول خدا ﷺ بودند که خانه نداشتند و در زمان حضرت در مسجد می‌خوابیدند و روزها هم همان جا سایه می‌گرفتند و جای دیگری غیر از آن نداشتند. پیامبر شب‌ها به هنگام غذا خوردن آن‌ها را فرا می‌خواند، گروهی را میان یاران خود تقسیم می‌فرمود که با آن‌ها غذا بخورند و گروهی هم با خود رسول خدا ﷺ غذا می‌خوردند.»^۵

۲. سوره حشر، آیه ۹.

۱. جستجو در تصوف ایران، ص ۶۸.

۴. مبانی عرفان و احوال عارفان، ص ۴۰.

۳. تاریخ تصوف اسلامی، ص ۱۵۹.

۵. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۶.

به نقل علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش، رسول خدا ﷺ اکثر اوقات نزد اهل صفه رفت و آمد می کرد، با آن ها مأنوس بود و نزد آن ها می نشست. وقتی ثروتمندان از اصحاب، عمل رسول خدا ﷺ را می دیدند، ناراحت می شدند و درخواست می کردند که حضرت از ایشان دوری کند. به دلیل همین عمل ناپسند بعضی از اصحاب، آیه ۵۲ سوره انعام در شأن اصحاب صفه نازل شد.^۱

هجویری (م ۴۶۵ ق) در «کشف المحجوب» می نویسد:

«اهل الصفة، گروهی بوده اند از صحابه که اندر مسجد وی، ملزم بودند و مهیا مر عبادت را، و دست از دنیا بداشته بودند، و از کسب اعراض کرده بودند.»^۲

بنابر نقل هجویری، رسول خدا ﷺ خطاب به اهل صفه فرمود:

«أَبْشِرُوا يَا أَصْحَابَ الصُّفَّةِ! فَمَنْ بَقِيَ مِنْ أُمَّتِي عَلَى النَّعْتِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ، رَاضِيًا بِمَا فِيهِ، فَإِنَّهُ مِنْ رُفَقَائِي فِي الْجَنَّةِ.»^۳

بشارت باد بر شما ای یاران صفه! پس هرکس از امت من بپاید و بر صفت شما باشد، و در فقر خود راضی باشد، از رفقای من در بهشت خواهد بود.

حافظ ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ق)، اصحاب صفه را به اجمال توصیف کرده، می گوید:

«اهل صفه، گروهی بودند که یاد حق آنان را از توجه به خلق و تعلق خاطر به هرچیز دیگر دور ساخته بود، و از فرو افتادن در فتنه مصونشان داشته بود، و آنان را الگویی برای بی چیزان قرار داده بود.... اهل صفه، به زن و زندگی و مال دنیا پناه نبردند، و دارایی و کسب و کار، آنان را از یاد خدا باز نداشت، و تنها از چیزی خوشحال می شدند که به کار آخرتشان می آمد.»^۴

ابو ابراهیم اسماعیل بخاری (م ۴۳۴ ق) در «التعرف لمذهب التصوف» می نویسد:

«ایشان (صوفیه) در زندگانی پیغامبر ﷺ، اهل صفه بودند، و این اصلی است در شرف فقرا که خلق ایشان را بدین طعن کنند که در خانقاه ها نشسته اند و کاهلی پیشه کرده، و اصل این از اصحاب صفه پیغامبر بود که ایشان از همه

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. کشف المحجوب، ص ۹۷.

۳. کشف المحجوب، ص ۹۷.

۴. تاریخ تصوف اسلامی، ص ۱۵۹ به نقل از حلیه الأولیاء.

عالم بریده بودند، چنان‌که حق تعالی گفت: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ و روی از خلق به حق تعالی آورده بودند و طمع از خلق بریده بودند، و پشت به توکل باز نهاده و خشنودی خدای را بر خشنودی خلق بگزیده.^۱

بنابراین، اصحاب صفّه، مردم فقیری بودند که حتّی قوتشان توسط مسلمانان مدینه تأمین می‌شد، و به همین دلیل به آن‌ها «ضیوف الاسلام» می‌گفتند. به گفته دکتر عبدالرحمن بدوی، این افراد، خود، فقر را برگزیده بودند.^۲

بنابر نظر بعضی از مستشرقین، به جز اصحاب صفّه، بسیاری از یاران رسول خدا ﷺ نیز در زمان حیات رسول خدا ﷺ و بعد از رحلت ایشان، به طریق صوفیانه سلوک می‌کرده‌اند. به عنوان مثال، فرمایشات امیرالمؤمنین ﷺ و شیوه زندگی ایشان خود دلیلی واضح بر این طرز تفکر است. نمونه‌هایی از فرموده‌های حضرتش در این سیر عبارتند از:

□ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: لَا يُدْرِكُ أَحَدٌ مَا يُرِيدُ مِنَ الْآخِرَةِ إِلَّا بِتَرْكِ مَا يَشْتَهِي مِنَ الدُّنْيَا.^۳

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: کسی به آن‌چه از آخرت اراده کرده است نمی‌رسد، مگر با ترک آن‌چه از دنیا می‌خواهد.

□ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: مَنْ أَيْقَنَ بِالْآخِرَةِ أَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا.^۴

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: هرکس به آخرت یقین دارد، از دنیا روی گردان می‌شود.

□ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: أَغْنَى النَّاسَ فِي الْآخِرَةِ أَفْقَرُهُمْ فِي الدُّنْيَا.^۵

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: غنی‌ترین مردم در آخرت، فقیرترین ایشان در دنیا می‌باشند.

□ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: قَلِيلُ الدُّنْيَا يَذْهَبُ بِكَثِيرِ الْآخِرَةِ.^۶

۱. ارزش میراث صوفیه، ص ۱۹۱.

۲. تاریخ تصوف اسلامی، ص ۱۶۰.

۳. غرر الحکم، ص ۱۴۷.

۴. غرر الحکم، ص ۱۵۱.

۵. غرر الحکم، ص ۱۴۷.

۶. غرر الحکم، ص ۱۴۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اندکی از دنیا، کثیری از آخرت را می برد.

□ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: احْذَرُوا هَذِهِ الدُّنْيَا الْخَدَاعَةَ الْغَدَارَةَ الَّتِي قَدْ تَزَيَّنَتْ بِحُلِيِّهَا وَفَتَنْتْ بِغُرُورِهَا وَغَرَّتْ بِأَمَالِهَا وَتَشَوَّفَتْ لِخِطَابِهَا، فَأَصْبَحَتْ كَالْعُرُوسِ الْمَجْلُوءَةِ، وَالْعُيُونُ إِلَيْهَا نَاطِرَةٌ، وَالنُّفُوسُ بِهَا مَشْغُوفَةٌ، وَالْقُلُوبُ إِلَيْهَا تَائِقَةٌ، وَهِيَ لِأَزْوَاجِهَا كُلِّهَم قَاتِلَةٌ...، فَاحْذَرُوا الدُّنْيَا الْحَذَرَ كُلَّهُ، ...، مَا لَهَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَدْرٌ وَلَا وَزْنٌ، ...، وَمِمَّا يَدُلُّكَ عَلَى دَنَاءَةِ الدُّنْيَا أَنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاهُ زَوَّاهَا عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَأَحِبَّائِهِ نَظَرًا وَاخْتِيَارًا، ...، فَهَؤُلَاءِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَأَصْفِيَائُهُ تَنَزَّهُوا عَنِ الدُّنْيَا وَزَهَدُوا فِيهَا زَهْدَهُمُ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاهُ فِيهِ مِنْهَا، وَأَبْغَضُوا مَا أَبْغَضَ، وَصَغَرُوا مَا صَغَرَ، ثُمَّ اقْتَصَصَ الصَّالِحُونَ آثَارَهُمْ، وَسَلَكُوا مِنْهَا جَهَنَّمَ، ...، وَأَنْزَلُوا الدُّنْيَا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَالْمَيْتَةِ الَّتِي لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْبَعَ مِنْهَا إِلَّا فِي حَالِ الضَّرُورَةِ إِلَيْهَا، وَأَكَلُوا مِنْهَا بِقَدَرٍ مَا أَبْقَى لَهُمُ النَّفْسَ وَأَمْسَكَ الرُّوحَ، وَجَعَلُوهَا بِمَنْزِلَةِ الْجِيفَةِ الَّتِي اسْتَدَّ نَتْنُهَا.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از دنیای فریبنده مکار پرهیز کنید، آن دنیایی که با زرق و برق و زیورهای خود به طرف انسان می آید و آدمی را فریب می دهد. دنیا با آمال و آرزوها جلوه می کند و طالبان خود را می فریبد. او مانند عروس، خود را جلوه می دهد و چشم ها را به خود مشغول می سازد، و دل های مردم به طرف او اشتیاق پیدا می کند، او هم شوهران خود را یکی پس از دیگری می کشد و همه را نابود می سازد و در زیر خاک قرار می دهد. بنابراین از دنیا سخت پرهیز کنید. دنیا نزد خداوند عزوجل ارزش و اعتباری ندارد. از مواردی که بر پستی دنیا دلالت دارد آن است که خداوند اولیاء و دوستانش را از گرایش به دنیا از روی اختیار و و درک بازداشته است. پیامبران و برگزیدگان الهی، خود را از دنیا و گرایش به آن حفظ کردند و در دنیا زهد پیشه کردند همان گونه که خداوند آن ها را به زهد در دنیا فرا خواند. آن ها دشمنی کردند با آن چه خداوند دشمنی کرد و حقیر شمردند آن چه را که خدا حقیر شمرد. بعد

از پیامبران، صالحان و نیکان نیز راه آن‌ها را پیش گرفتند و در طریق آنان گام نهادند. اولیاء خداوند، دنیا را مانند مرداری می‌دانند که استفاده از آن جز در موقع ضرورت روا نیست و هر گاه انسان مضطر شد به اندازه سدّ جوع از آن استفاده می‌کند. آن‌ها به اندازه‌ای که رمق داشته باشند و حرکت و فعالیت کنند از مال دنیا بر می‌دارند تا کارهای خود را انجام دهند. دنیا در نظر آن‌ها مانند مرداری است که بو گرفته و بوی بد آن، همه را ناراحت می‌کند.

حضرت کاظم علیه السلام در توصیف زندگی زاهدانه جناب ابوذر، یکی از یاران با وفای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

□ قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ: جَزَى اللَّهُ الدُّنْيَا عَنِّي مَذْمَةً بَعْدَ رَغِيفَتَيْنِ مِنَ الشَّعِيرِ أَتَغْدَى بِأَحَدِهِمَا، وَ أَتَعَشَّى بِالْآخِرِ، وَ بَعْدَ شَمْلَتِي الصُّوفِ أَتَزِرُّ بِأَحَدَاهُمَا وَ أَتَرْدِي بِالْآخِرَى.^۱

ابوذر که خدای رحمتش نماید، می‌گفت: پس از آن دو قرص نان جوین که یکی را (صبح) می‌خورم و دیگری را شام، و پس از آن، دو جامه پشمین، که یکی را شلوار خویش می‌سازم و دیگری را ردای خویش، نکوهش خداوند بر دنیا باد!

روایت است که سعد بن ابی وقاص برای عیادت جناب سلمان به حضورش رفت. سلمان گریست. سعد گفت: ای ابو عبدالله! چه چیز تو را به گریه واداشته است و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی رحلت فرمود که از تو خوشنود بود، و تو کنار حوض به حضور آن حضرت خواهی رسید؟ سلمان گفت: من از بیم مرگ و حرص به دنیا گریه نمی‌کنم، بلکه گریه من به این دلیل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما عهد فرمود که بهره مادی ما همچون توشه یک انسان سواره باشد که می‌خواهد به جایی برود، حال آن که اینک در اطراف من این وسایل موجود است، و تمام آن وسایل عبارت بود از فنجانی و دیگچه‌یی و آفتابه‌یی.^۲

بنابراین، مطابق نظر کسانی که به اصالت تصوف در اسلام قائلند، حسب آیات قرآن، سنت نبوی و شیوه زندگانی و بیانات یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عنوان پیشگامان